



قلب: قصیده

موضوع: سخن گفتن با دماوند برای بیان مسائل سیاسی-اجتماعی، فراخواندن به خشم، خروش، جنبش و ستم‌ستیزی.
«یه» در دماوندی: نشانه صفت نسبی است؛ مانند «بهاریه»، «مدحیه»، «حبسیه» و ...

ای دیو سپید پای در بند / ای گنبد گیتی ای دماوند

قلمرو زبانی: بیت سه جمله دارد. (=سه منادا)/ ای: حرف ندا/ دیو: موجودی افسانه‌ای و اساطیری/ دیو سپید: موجودی افسانه‌ای و اساطیری در شاهنامه که رستم او را از بین می‌برد./ گنبد: قُبه و برآمدگی که بر بالای معابد و مساجد می‌سازند./ گیتی: جهان، دنیا/ ترکیب وصفی: دیو سپید؛ دیو پای در بند/ ترکیب اضافی: گنبد گیتی.

قلمرو ادبی: دیو سپید: استعاره از دماوند/ دیو: نماد بزرگی و سترگی/ ای گنبد: تشخیص و استعاره/ گنبد گیتی: اضافه استعاری (گیتی مانند ساختمانی است که گنبد دارد)/ ای دماوند، ای دیو، ای گنبد: تشخیص و استعاره/ مکنیه/ پای در بند بودن: کنایه از اسیر، گرفتار و دربند (زندانی) بودن/ پای در بند بودن دماوند: تشخیص و استعاره/ مکنیه/ مصراع اول، تلمیح دارد به داستان نبرد رستم با دیوسپید در هفت‌خوان که در شاهنامه آمده است./ اغراق: گنبد گیتی بودن دماوند/ تکرار (واژه‌آرایی): ای/ واج‌آرایی (نغمه‌حروف): صامت «د».

قلمرو فکری: ای کوه سپیدی که دیو سپید اسیر و دربند (بی‌حرکت) هستی. ای دماوند، ای بلندترین سقف گنبدی‌شکل (مُنحنی) دنیا.

پیام و مفهوم: ستایش دماوند و اشاره به شکوه و بلندی آن.

از سیم به سر یکی کله خود / ز آهن به میان یکی کمر بند

قلمرو زبانی: بیت دو جمله است./ فعل «داری» در هر دو جمله به قرینه معنوی حذف شده است./ سیم: نقره، سفیدرنگ/ کله: کوتاه‌شده (مخفف) کلاه/ کله خود و کمر بند: مفعول/ یکی کمر بند، یکی کمر بند: هر دو ترکیب وصفی هستند./ میان: کمر، وسط/ تناسب: سیم، آهن؛ سر، کله خود، میان؛ کله خود، کمر بند؛ میان، کمر بند.

قلمرو ادبی: کلاه خود و کمر بند داشتن کوه: تشخیص و استعاره/ سر و کمر داشتن کوه: تشخیص و استعاره/ سیم: استعاره از برف/ میان: ایهام (۱. وسط ۲. کمر)/ کمر بند آهن: استعاره از میانه کوه که سنگ‌ها و صخره‌های تیره رنگ دارد.



قلمرو معنایی: [تو] کلاه جنگی از نقره (برف) بر سر گذاشته‌ای و کمر بند آهنین (=سنگ‌ها و صخره‌ها) بر کمر داری.
پیام و مفهوم: وصف دماوند برف پوش و صخره‌های کمر (وسط) آن.

تا چشم بشر نیندت روی / بنهفته بر ابر، چهر دل بند

قلمرو زبانی: بیت دو جمله است (نهاد: ۱. چشم ۲. تو) / تا: حرف ربط برای بیان علت، به معنی «به این دلیل که، برای اینکه» / «ت» در «نیندت روی» مضاف الیه «روی» (=روی تو را نیند)، جهش ضمیر / روی: رخسار، چهره (=مفعول) / نهفتن: پنهان کردن / چهر: چهره (=مفعول) / روی، چهر: مترادف / روی، چهره، چشم: تناسب / چشم بشر، روی تو: ترکیب اضافی / چهر دل بند: ترکیب وصفی.

قلمرو ادبی: روی و چهره داشتن دماوند و نهفته شدن از مردم: تشخیص و استعاره / حُسن تعلیل: سراینده، علت پنهان شدن قله دماوند را در پشت ابرها، بیزاری و دوری کردن از مردم نادان دانسته است. / دل بند: کنایه از گرمی و ارجمند.
قلمرو معنایی: برای آنکه مردم روی تو را نیندند، چهره زیبایت را پشت ابر پنهان کرده‌ای.
پیام و مفهوم: اشاره به بلندی و برافراستگی دماوند و بیزاری او از مردم.

تاواری از دم ستوران / وین مردم نحس دیوماند

قلمرو زبانی: تا: حرف ربط وابسته ساز / واره‌ی: رها شوی / دم: نفس، در اینجا سخن و هم نشینی / ستور: چهارپا، به ویژه اسب، استر و خر / وین: کوتاه شده (مخفف) «و این» / نحس: شوم، بدیمن، نامبارک / دم ستوران: ترکیب اضافی (=متمم) / مردم نحس، مردم دیوماند: دو ترکیب وصفی.

قلمرو ادبی: دم: ایهام دارد: ۱- مجاز از سخن؛ ۲- کنار، پهلو / ستوران: استعاره از انسان‌های پست و نادان / تشبیه: مردم دیو مانند (مردم: مشبه، دیو: مشبه‌به).

قلمرو فکری: برای آنکه از هم نشینی مردم نادان و شوم دیوصفت رهایی یابی ...
پیام و مفهوم: بیزاری دماوند از مردم نادان.

*این بیت با بیت بعد، موقوف المعانی (وابسته معنا) است.

با شیر سپهر ست پیمان / با اختر سعد کرده پیوند

قلمرو زبانی: بیت دو جمله است. (نهاد هر دو جمله: «تو») / سپهر: آسمان / اختر: ستاره / اختر سعد: سیاره مشتری که به سعد اکبر مشهور است. / سعد: خوشبختی، مخالف نحس / پیوند کردن: خویشاوندی کردن / شیر سپهر، اختر سعد: هر دو ترکیب اضافی / اختر، سپهر؛ اختر، سعد؛ پیمان، پیوند: تناسب.

قلمرو ادبی: شیر سپهر: استعاره از خورشید / «پیمان بستن دماوند با خورشید» و «پیوند دماوند با مشتری»: هر دو تشخیص و استعاره / این بیت و بیت پیشین: اغراق و حسن تعلیل دارند / تلمیح: اشاره به باور پیشینیان درباره ستارگان و تأثیر آن‌ها در خوشبختی و بدبختی انسان‌ها.

قلمرو فکری: با شیر آسمان (آفتاب) پیمان بسته‌ای و با ستاره خوشبختی (سیاره مشتری) پیوند و ارتباط برقرار کرده‌ای.



پیام و مفهوم: بلندی و برافراشتگی دماوند (با بیت پیشین: بیزاری دماوند از مردم نادان).

چون گشت زمین ز جور گردون / سردویه و خموش و آوند

قلمرو زبانی: بیت یک جمله است. / چون: هنگامی که، وقتی که (حرف ربط وابسته ساز) / گشت: شد (فعل اسنادی) / جور: بیداد، ستم / گردون: فلک، آسمان / خموش: ساکت / آوند: آونگ، معلق، اندروا، آویزان، آویخته / زمین: نهاد / جور گردون: ترکیب اضافی (=متمم قیدی) / سرد: مسند / سیه، خموش، آوند: هر سه معطوف هستند. **قلمرو ادبی:** زمین، گردون: تضاد / زمین: مجاز از مردم زمین / گردون: استعاره از فرمانروای بیدادگر / جور گردون: تشخیص و اضافه استعاری / گشت: ایهام تناسب: ۱. شد ۲. در معنای «گردیدن و چرخیدن» با زمین و گردون تناسب دارد. / خموش گشتن زمین: تشخیص و استعاره مکنیه / حسن تعلیل: زمین به دلیل ستم گردون (آسمان و روزگار) خفه و ساکت و معلق است.

قلمرو فکری: هنگامی که زمین از ستم آسمان این گونه سرد، خاموش و آونگ (معلق) شد ...

پیام و مفهوم: حکم راندن سردی و سکوت (خفقان و بیداد).

*این بیت با بیت سپسین موقوف المعانی (وابسته معنا) است.

بناخت ز خشم بر فلک مشت / آن مشت تویی تو ای دماوند

قلمرو زبانی: بیت سه جمله است. / بناخت: نواخت، زد (نهاد آن، ضمیر شخصی «او» است که مرجع آن «زمین» در بیت پیشین است. / نواختن: کوبیدن (بن ماضی: نواخت، بن مضارع: نواز) / فلک: آسمان (متمم) / مشت: مفعول / آن مشت: ترکیب وصفی (آن: صفت اشاره) / تویی: تو هستی / «ی» در «تویی»: فعل اسنادی / «تو» دوم: تکرار (از نقش های تبعی) / دماوند: منادا.

قلمرو ادبی: مشت کوبیدن زمین به فلک: تشخیص و استعاره مکنیه / ای دماوند: تشخیص و استعاره مکنیه / آن مشت تو هستی: تشبیه / مشت، تو: تکرار (واژه آرایبی) / واج آرایبی (نغمه حروف): «ت» و «ش».

قلمرو فکری: ... از شدت خشم، مشت بر آسمان زد. ای دماوند، آن مشت، تو هستی.

پیام و مفهوم: بلندی دماوند حاصل خشم زمین است.

تو مشت درشت روزگاری / از گردش قرن با پس افکند

قلمرو زبانی: بیت دو جمله به شیوه عادی است. / تو: نهاد / مُشت: مسند / پس افکند: پس افکنده، میراث، به جا مانده (صفت مفعولی مرکب کوتاه یا مُرَخَّم) / گردش: متمم / ترکیب وصفی: مست درشت / ترکیب اضافی: مشت روزگار، گردش قرن ها.

قلمرو ادبی: تشبیه: تو (=دماوند) مُشت روزگاری / مشت روزگار: اضافه استعاری و تشخیص / روزگار: مجاز از مردم / واج آرایبی (نغمه حروف): «ش»، «ر».

قلمرو فکری: ای دماوند! تو مشت سنگین خشم و اعتراض روزگار هستی که از گذر زمان برای ما به جا مانده است.



پیام و مفهوم: دیرینگی دماوند و نتیجه خشم مردم در درازنای زمان بودن او.

ای مشت زمین بر آسمان شو / بروی بنوار ضربتی چند

قلمرو زبانی: بیت سه جمله است. / مشت زمین: ترکیب اضافی (=منادا) / آسمان: متمم / شو: برو (=فعل غیراسنادی) / وی: متمم (مرجع ضمیر وی: آسمان) / بنواز: بزن / چند: صفت مبهم / ضربتی چند: چند ضربه، ترکیب وصفی وارون (=مفعول).
قلمرو ادبی: مشت: استعاره از دماوند / مشت زمین: اضافه استعاری و تشخیص / زمین: مجازاً مردم / زمین، آسمان: مراعات نظیر، تضاد / مصرع دوم: تشخیص و استعاره مکنیه / مشت، ضربت، بنواز (بزن): مراعات نظیر.
قلمرو فکری: ای مشت زمین (دماوند) به آسمان برو و چند ضربه محکم به آسمان بزن.

پیام و مفهوم: جنبش و ستیز با بیدادگر.

نی نی تو نه مشت روزگاری / ای کوه نی ام ز گفته خرسند

قلمرو زبانی: نی نی: نه، نه (قید نفی) / تو: نهاد / «ی» در روزگاری: هستی (=فعل اسنادی) / مشت: مسند / نه مشت روزگاری: مشت روزگار نیستی (پیشوند نفی (ن) برای تأکید از فعل جدا افتاده است. / مشت روزگار: ترکیب اضافی / کوه: منادا / نیم: نیستم (فعل اسنادی) / گفته: سخن (=متمم)، مقصود شاعر، تشبیه دماوند به مشت روزگار / خرسند: خوشنود، راضی (مسند یا متمم به شکل مسند).
قلمرو ادبی: مشت روزگار: اضافه استعاری و تشخیص ای کوه: تشخیص و استعاره مکنیه / تکرار (واژه آرایبی): نی / واج آرایبی (نغمه حروف): «ن»
قلمرو فکری: نه! نه! تو مشت روزگار نیستی. ای کوه من از سخن خود (=تشبیه تو به مشت روزگار) راضی نیستم.
پیام و مفهوم: نارضایتی شاعر از تشبیه دماوند به مشت روزگار.

تو قلبِ فسرده زمینی / از درد، ورم نموده یک چند

قلمرو زبانی: بیت دو جمله است. / تو: نهاد / قلب فسرده زمین: مسند / «ی» در زمینی: هستی (=فعل اسنادی) / فسرده: یخ زده، منجمد، افسرده و غمگین / درد: متمم / ورم: آماس، برآمدگی، تورم / یک چند: مدتی، چندی / ترکیب وصفی: قلب فسرده / ترکیب اضافی: قلب زمین.
قلمرو ادبی: مصرع نخست: تشبیه (تشبیه کوه دماوند به قلب فسرده زمین) / فسرده: ۱. یخ زده ۲. افسرده و غمگین (ایهام) / ورم: استعاره از برآمدگی کوه / قلب زمین: اضافه استعاری و تشخیص / زمین: مجازاً مردم زمین / حسن تعلیل (شاعر علت برآمدگی دماوند را به خاطر غمگین و افسرده بودن زمین می داند.) / قلب، درد، ورم، فسرده: مراعات نظیر / واج آرایبی (نغمه حروف): «د».
قلمرو فکری: ای دماوند! تو قلب سرد و منجمد و افسرده زمین هستی که از شدت درد و اندوه، مدتی است ورم کرده و برآمده است.

پیام و مفهوم: خاموشی دماوند و خشم و خروش نداشتن او.



*در بیت‌های اخیر، سراینده از تشبیه دماوند به مشت روزگار خوشنود و راضی نبود؛ چراکه مشت نماد و نشانه خشم و اعتراض است؛ اما دماوند در مقابل بیدادگری خاموش است.

تادرو ورم فروشید / کافور بر آن ضما کردند

قلمرو زبانی: بیت دو جمله است. / تا: برای اینکه، حرف پیوند وابسته‌ساز / درد: نهاد / ورم: معطوف (نقش تبعی) / فروشید: فروکش کند / کافور: ماده خوش‌بو و سفید رنگ و جامد که از گیاهانی چون ریحان، بابونه و چند نوع درخت به دست می‌آید. در قدیم به عنوان مرهم و دارو روی زخم می‌مالیدند. / ضما: مرهم، دارو که بر زخم نهند. / ضما کردند: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن.

قلمرو ادبی: ورم: استعاره از برآمدگی کوه / کافور: استعاره از برف / درد، ورم، ضما، کافور: مراعات نظیر / حُسن تعلیل (شاعر بر آن است که چون دماوند، دردمند است، برف را همچون مرهمی برای فرونشاندن درد و ورم، روی قلّه‌اش نهاده‌اند.) / واج آرایبی (نغمه‌حروف): «د»، «ر».

قلمرو فکری: برای این که درد و ورم تو (=برآمدگی دماوند) آرام بگیرد، مرهمی از کافور (=برف) بر روی آن مالیده‌اند.

شو مستجر ای دل زمانه / وان آتش خود نهفته پسند

قلمرو زبانی: بیت سه جمله است. / شو: بشو، فعل اسنادی / مستجر: مسند / دل زمانه: ترکیب اضافی (=منادا) / وان: کوتاه شده (مخفف) «و آن» / آن آتش خود: مفعول، آن: صفت اشاره، آتش: هسته، خود: مضاف الیه / نهفته: صفت مفعولی در نقش مسند / مپسند: نپسند / منفجر، آتش: تناسب.

قلمرو ادبی: منفجر شدن: کنایه از جنبش و قیام و خروشدن / زمانه: مجازاً مردم / دل زمانه: اضافه استعاری و تشخیص / دل زمانه: استعاره از دماوند / آتش: استعاره از خشم و خروش و بیزاری.

قلمرو فکری: ای کوه دماوند که قلب روزگاری، منفجر شو و فوران کن (=آتش فشان خشم را فعال کن) و راضی و خرسند مباش که آتش درونت پنهان بماند.

پیام و مفهوم: دعوت به خشم و خروش و اعتراض.

خامش نشین، سخن همی گوی / افسرده مباش، خوش همی خند

قلمرو زبانی: بیت ۴ جمله دارد. (نهاد هر چهار جمله (=تو) به قرینه لفظی حذف شده است. / خامش: کوتاه شده (مخفف) خاموش / همی گوی: بگو (فعل امر) / سخن: مفعول / افسرده: یخ زده، غمگین (=مسند) / خوش: قید کیفیت / همی خند: بخند (فعل امر).

قلمرو ادبی: خامش نشستن، سخن گفتن: تضاد / افسرده بودن، خوش خندیدن: تضاد / ساکت و خاموش نبودن، سخن گفتن، غمگین نبودن و خندیدن دماوند: هر چهار تشخیص و استعاره مکنیه هستند. / خامش: ایهام: ۱. ساکت ۲. غیر فعال بودن آتشفشان / خامش نشین: کنایه از سخن گفتن / خوش خندیدن: کنایه از غم را کنار گذاشتن.



قلمرو فکری: ای دماوند (= افراد خردمند اما خاموش جامعه)، خاموش و ساکت نباش چیزی بگو (اعتراض کن). افسرده و سرد و غمگین نباش و با شادی بخند (دهان باز کن تا آتش فشانی کنی).
پیام و مفهوم: دعوت از آزادی خواهان به جنبش و قیام.

پنهان کن آتش درون را / زین سوخته جان، شوکی پند

قلمرو زبانی: بیت دو جمله است و هر دو به شیوه بلاغی نوشته شده‌اند. (نهاد هر دو جمله: تو = دماوند) / پنهان: پوشیده، مخفی (=مسند) / آتش درون: ترکیب اضافی (= مفعول) / زین: مخفف «از این» / سوخته جان: صفت مرکب، جانشین اسم، منظور «خود شاعر» است. / مخاطب شاعر / یکی پند: پندی (=مفعول).
قلمرو ادبی: آتش: استعاره از خشم و بیزاری / آتش، سوخته: مراعات نظیر / واج آرایبی (نغمه حروف): صامت (ن) / سوخته جان: کنایه از دردمند و آزرده (منظور خود شاعر است).

قلمرو فکری: [ای دماوند] خشم و بیزاری را در دلت پنهان نکن؛ از این دردمند و دل سوخته اندرزی بشنو.
پیام و مفهوم: دعوت به قیام.

گر آتش دل نهفته داری / سوزد جانت، به جانت سوگند

قلمرو زبانی: بیت سه جمله است. / گر: مخفف «اگر» / آتش دل: ترکیب اضافی (=مفعول) / جانت: جان تو را (=مفعول) / «ت» در «جانت» در هر دو مورد مضاف الیه است. / به جانت سوگند: حذف فعل «می خورم» به قرینه معنوی. / آتش، سوزد: تناسب.
قلمرو ادبی: آتش دل: استعاره از اعتراض، خشم و خروش / سوزد جانت: کنایه از نابود کردن / تکرار (واژه آرایبی): جان / مراعات نظیر: دل، جان.
قلمرو فکری: اگر آتش درون (خشم و خروش و بیزاری) را در دل پنهان کنی، به جان تو سوگند می خورم که روانت را نابود می کند.
پیام و مفهوم: فراخواندن به اعتراض و مبارزه با بیدادگری.

ای مادر سرسپید، بشنو / این پند سیاه بخت فرزند

قلمرو زبانی: دو جمله است. (جمله نخست به شیوه عادی و جمله دوم به شیوه بلاغی) / مادر سرسپید: ترکیب وصفی (=منادا) / سیاه بخت فرزند: ترکیب وصفی و ارون (مقلوب)، منظور خود «ملک الشعرا بهار» است. / تناسب: مادر، فرزند.
قلمرو ادبی: سر: مجاز از مو / مادر: استعاره از دماوند / سرسپید: استعاره از برف، کنایه از پیر / سپید، سیاه: تضاد / سیاه بخت: حس آمیزی و کنایه از بدبخت.

قلمرو فکری: ای مادر پیر و سفیدموی (=دماوند پر برف)، پند فرزند بدبخت خود را گوش کن.



بشین بریکی کبود اورند

برکش ز سراین سپید معجر

قلمرو زبانی: بیت، دو جمله به شیوه بلاغی است. / برکش: بردار (فعل امر) / سر: متمم قیدی / معجر: روسری، سرپوش (=مفعول) / «سپید معجر»، «کبود اورند»: هر دو ترکیب وصفی وارون یا مقلوب هستند (=معجر سپید، اورند کبود) / اورند: اورنگ، تخت، تخت پادشاهی (=متمم) / یکی کبود اورند: دو ترکیب وصفی است.

قلمرو ادبی: اورند: مجاز از فرّ و شکوه، شأن و شوکت / سپید معجر: استعاره از برف روی کوه (نماد پیری و ناتوانی) / از سر برکشیدن معجر سپید: کنایه از دوری از گوشه‌نشینی، ناتوانی و خاموشی / بر اورند نشستن: کنایه از قدرت‌نمایی کردن، فرمانروایی کردن، حکومت را به دست گرفتن / سپید، کبود: تضاد و مراعات نظیر.

قلمرو فکری: ای دماوند، روسری سفیدت را بردار (از سکوت و ناتوانی دست بکش و تظاهرات کن). بر تخت فرمانروایی تکیه بزن.

پیام و مفهوم: توصیه به قیام، اعتراض و برکنار کردن بیدادگران.

بگرای چو شمره شیر ارغند / بگرای چو اژدهای گرز

قلمرو زبانی: بیت دو جمله به شیوه بلاغی است. (نهاد هر دو: «تو = دماوند») / بگرای: حمله‌ور شو، حمله کن، فعل امر از گراییدن / چو: حرف اضافه و ادات تشبیه / اژدها: مار (=متمم) / گرز: ویژگی گونه‌ای مار سمّی و خطرناک (=صفت) / شمره: خشمگین، غضبناک (=صفت) / ارغند: خشمگین و قهرآلود (صفت) / شیر: متمم.

قلمرو ادبی: گرز، شمره: جناس ناهمسان (ناقص اختلافی) / تشبیه در مصرع نخست و دوم / واج آرای: «ش»، «ر».

قلمرو فکری: مانند اژدهای بزرگ و زهر آگین (کُشنده)، حمله‌ور شو و همچون شیر خشمگین، بانگ و فریاد برآور.

پیام و مفهوم: دعوت به اعتراض.

بکن ز پی این اساس تزویر / بکسل ز هم این نژاد و پیوند

قلمرو زبانی: بیت دو جمله به شیوه بلاغی است. (نهاد هر دو: «تو = دماوند») / بکن: بیفکن، بینداز / پی: پایه، بنیاد، شالوده / اساس: پایه / تزویر: دورویی، ریاکاری / اساس تزویر: پایه‌های ریاکاری و دورویی / بگسل: پاره کن (فعل امر) / این نژاد و پیوند: منظور نژاد و پیوند بیدادگران و ظالمان (مفعول) / این اساس تزویر: مفعول (این: صفت اشاره، اساس: هسته، تزویر: مضاف‌الیه).

قلمرو ادبی: از پی افکندن: کنایه از نابود کردن / نژاد، پیوند: مراعات نظیر / اساس تزویر: اضافه استعاری (تزویر و ریا مانند بنایی است که پی و بنیان دارد) / از هم گسلیدن: کنایه از نابود کردن / پی، اساس: مراعات نظیر / تکرار (واژه آرای): ز (=از)، این / موازنه (برای رشته انسانی).

قلمرو فکری: پایه‌های این [ساختمان] مکر و ریا و دورویی را ویران ساز و نسل و تبار این فرمانروایان بیدادگر و نیرنگ‌باز را نابود کن.

پیام و مفهوم: نابود کردن ریاکاری و فرمانروایان ریاکار و بیدادگر.



از ریشه، بنای ظلم برکنند

برکن زبن این بنا که باید

قلمرو زبانی: برکن: بیرون بکش، از جا در آور، نابود کن / بن: ریشه (=متمم قیدی) / این بنا: ترکیب وصفی (=مفعول) / بنای ظلم: ترکیب اضافی (=مفعول).

قلمرو ادبی: «بنا» در مصرع نخست: استعاره از بیداد و حکومت شاهنشاهی / از بن برکنند: کنایه از نابود و ویران کردن / از ریشه برکنند: کنایه از نابود کردن / برکن، برکنند: هم‌ریشگی (اشتقاق)، جناس ناقص افزایشی / بنای ظلم: اضافه تشبیهی / واج آرایبی (نغمه حروف): «ب»، «ن».

قلمرو فکری: این بنای ستم و بیداد را ویران کن؛ زیرا بنای بیداد را باید ریشه برکنند و نابود کرد.
پیام و مفهوم: بیداد را کاملاً ویران و نابود کردن.

داوود لب مردم خردمند

زین بی خردان سفله بستان

دیوان اشعار، محمد تقی بهار

قلمرو زبانی: بیت یک جمله به شیوه بلاغی است. / زین: کوتاه شده (مخفف) از این / بی خردان: نادانها (صفت جانشین اسم) / سفله: فرومایه، پست، بدذات / بستان: بگیر، فعل امر از ستاندن / داد: حق و حقوق، عدل (=مفعول) / داد دل مردم خردمند: مفعول (داد: هسته، دل: مضاف الیه / مردم: مضاف الیه مضاف الیه (وابسته وابسته) / مردم خردمند: ترکیب وصفی.

قلمرو ادبی: بی خرد، خردمند: تضاد / بی خردان سفله: کنایه از فرمانروایان و حاکمان بیدادگر در زمان سخنور / داد ستاندن: کنایه از انتقام گرفتن / واج آرایبی: صامت «د»، مصوت «ا».

قلمرو فکری: از این فرمانروایان نادان فرومایه، حق انسان‌های دانا را بگیر.

محمد تقی بهار (۱۳۲۶-۱۳۳۰ ه. ش.) شاعر، پژوهشگر، روزنامه‌نگار، استاد دانشگاه و مرد سیاست بود.

شهرت شاعری بهار، به خاطر قصاید فخیم و استواری اوست. به دلیل سرودن شعرهایی در راه دفاع از میهن و آزادی و نیز پیوستن به جمع آزادی خواهان زمان مشروطه، برخی او را شاعر آزادی نامیده‌اند. «تاریخ احزاب سیاسی» و «سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی» دو اثر مهم اوست. مطالب و مقالات وی در روزنامه‌های خراسان، نوبهار، تازه‌بهار و نیز مجله دانشکده بیانگر دانش والا و قدرت سحر قلم اوست.

ملک الشعراء بهار
دیوان اشعار





کارگاه و متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معادل معنایی واژه‌های مشخص شده را در متن درس بیابید.

سیرِ مُلک عطا داد کردگار تو را به جای خویش دهد هر چه کردگار دهد

اورند (اورنگ، تخت پادشاهی) **ظهیرالدین فاریابی**

دردناک است که در دام شغال افتد شی یا که محتاج فرومایه (سفله) شود، مردِ کریم

شهریار **سفله**

۲- از متن درس، چهار ترکیب وصفی که اهمیت املائی داشته باشند، بیابید و بنویسید.

شیر ارغند - بی خردان سفله - اختر سعد - ضربتی چند - آن مشت - مردم نحس - این اساس - سپید معجر .

۳- در بیت‌های زیر، ترکیب‌های اضافی را مشخص کنید.

(الف)

الف) تو مشتِ درشتِ روزگاری از گردشِ قرن‌ها پس افکند

مشت روزگار - گردش قرن‌ها

ب) زین بی خردانِ سفله بستان دادِ دلِ مردمِ خردمند

دادِ دل - دل مردم

قلمرو ادبی

۱- در کدام بیت‌ها آرایه «حسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیت «تا چشم بشر نبیندت روی بنهفته به ابر چهر دل‌بند»

شاعر دلیل در ابر مخفی بودن قلّه دماوند را پوشیده ماندن از چشم مردم دانسته است؛ این دلیل زیبا و ادبی اما غیرعلمی، آرایه حسن تعلیل پدید آورده است.

بیت‌های: تا وارهی از دم ستوران وین مردم نحسِ دیو مانند،

با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند

شاعر علت پیمان بستن دماوند با شیر سپهر و پیوند با اختر سعد را رهایی از مردم شوم و دیو مانند می‌داند؛ این ادعای غیرواقعی اما زیبا و ادبی حسن تعلیل است.

بیت: تا درد و ورم فرو نشیند کافور بر آن ضماد کردند



شاعر علت ریختن برف بر قلّه دماوند را فرونشاندن درد و ورم او دانسته است.

۲- در بیت‌های زیر، استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمر بند

سیم: استعاره از برف؛ کمر بند آهن: استعاره از صخره‌ها و سنگ‌ها.

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته‌جان، شنو یکی پند

آتش: استعاره از خشم

۳- شعرهای «دماوندیه» و «مست و هشیار» را از نظر قالب مقایسه کنید.

شعر «دماوندیه» در قالب قصیده و شعر «مست و هشیار» در قالب قطعه سروده شده است. در قصیده بهار، مصراع

اول و مصراع‌های زوج و در قطعه پروین، فقط مصراع‌های زوج هم‌قافیه‌اند.

قلمرو فکری

۱- محمد تقی بهار شعر دماوندیه را در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج

و مرج قلمی و اجتماعی و هتّاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن‌خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود.

بهار این قصیده را با تأثیر پذیری از این معانی گفته است؛ با توجه به این نکته، به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) مقصود شاعر از «دماوندیه» و «سوخته‌جان» چیست؟

دماوند: نماد افراد آگاه، آزادی‌خواه و روشنفکر خاموش جامعه. / سوخته‌جان: خود شاعر (ملک الشعرا بهار).

ب) چرا شاعر خطاب به «دماوند» چنین می‌گوید؟

«تو قلب فسرده زمینی از درد، ورم نموده یک چند»

زیرا او را مظلومی و گوشه‌نشینی می‌داند که به او ستم شده و از شدت اندوه، ورم کرده است.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

بفکن ز پی این اساسِ تزویر بگسل ز هم این نژاد و پیوند

معنی: پایه و شالوده این [ساختمان] مکر و ریا و دورویی را ویران ساز و نسل و تبار این فرمانروایان بیدادگر و

نیرنگ‌باز را نابود کن (مفهوم: آرزوی نابودی حکومت تزویر و ستم پهلوی).

۳- مفهوم مشترک سروده‌های زیر را بنویسید.

وان آتش خود نهفته می‌پسند

شو منفجر ای دل زمانه

بهار

برون شد از پرده راز، پرده‌پوشی چرا؟

دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟

عارف قزوینی

هر دو بیت مخاطب را برای بیان دردها، رنج‌ها و اعتراض به نابه‌سامانی و نیز تأکید بر پنهان نکردن خشم و خروش

و بیزاری.